کنکاش در دهلیزهای فکری توماس هریس، خالق هانیبال لکتر

هدف نهایی حذف پزشک آدمخوار!

وصال روحانی
خبرنگار

توماس هریس نویسنده مشهور امریکایی که ۸۰ ساله و خبرنگار سابق خبرگزاری آسوشتیدپرس است، هنوز و همچنان به‌خاطر خلق کاراکتر معروف و ترسناک هانیبال لکتر در اذهان مردم جای دارد و لکتر همان پزشک آدمخوار و ترسناکی است که با عرضه پنج فیلم سینمایی از روی زندگی‌اش به شهرتی عالمگیر دست یافته و بیش از هر پدیده و موجود دیگری در دهه‌های اخیر توانسته است خواب را از چشم مردم نگران برباید و البته میزان فروش کتاب‌ها و فیلم‌های مرتبط با خود را به سطح و سقف آسمان‌ها برساند.

از هانیبال بترسید!

نسخه سینمایی سال ۱۹۹۱ جاناتان دمی فیلمساز فقید امریکایی از روی کتاب رمان «سکوت بره‌ها» سومین کتاب داستانی توماس هریس چنان موفق بود که هر پنج جایزه اصلی اسکار آن سال را ربود و پنج سال پیش از آن مایکل‌مان دیگر فیلمساز مطرح امریکایی نسخه‌ای سینمایی از داستان‌های هریس پیرامون دکتر لکتر را عرضه کرده بود که «شکارچی انسان» نام داشت. این فیلم هرچند اصلا به سطوح هنری و دستاوردهای «سکوت بره‌ها» نایل نشد اما ۳۵ سال پس از اکران اولیه‌اش به یک کالت کلاسیک تبدیل شده و منتقدان بازی برایان کاکس بریتانیایی در نقش اصلی آن را از فروزان‌ترین نقاط این فیلم می‌دانند، البته معرفی هانیبال لکتر نه در دو کتاب و فیلمی که نام‌شان آمد بلکه در سال ۱۹۸۱ و طی رمان «اژدهای سرخ» که دومین داستان بلند توماس هریس به شمار می‌آید، صورت پذیرفته بود. در آن کتاب لکتر به‌خاطر جنایت‌های بیشمارش زندانی شده و کسی که او را به‌بند انداخته، یک مأمور اف.بی.آی به‌نام ویل گراهام است. گراهام پس از سال‌ها بازنشستگی دوباره به نیروی پلیس فراخوان می‌شود تا یک قاتل سریالی شیطان‌آسای دیگر را به دام اندازد و در این راه پای صحبت‌های لکتر می‌نشیند تا لکتر به وی بگوید از کدام تمهیدات و روش‌ها برای به دام انداختن این جنایتکار تازه بهره گیرد و این مشابه ارتباطی است که بین کارآگاه کلاریس استرلینگ (با بازی جودی فاستر) و هانیبال لکتر (با بازی آنتونی هاپکینز) در سال ۱۹۹۱ در فیلم موفق‌تر «سکوت بره‌ها» شکل می‌گیرد و منجر به رسیدن هر دوی آنان به جایزه اسکار می‌شود.

از هریس بارها خواسته شد که یک قسمت تازه و دنباله‌ای جدید بر ماجراهای لکتر بنویسد و آدمخواری‌های تازه او را تشریح کند ولی ۱۱ سال طول کشید تا هریس این را بپذیرد و کتاب «هانیبال» را در سال ۱۹۹۹ رو کند. این رمان با ۴۸۴ برگ طولانی‌ترین کتاب داستان هریس به شمار می‌آید و برای اولین بار لکتر به کاراکتر اصلی و مرکزی داستان تبدیل می‌شود که البته این امر، اشتباهی بزرگ بود زیرا لکتر به‌عنوان کاراکتری جنبی اما بشدت تأثیرگذار و ترساننده توانسته بود داستان‌های قبلی دربردارنده خود را قبضه کند اما با تبدیل شدن به مرد اصلی در رمان هانیبال و با داستان آماتورگونه و احمقانه‌ای که هریس پیرامون او نگاشت، نه تنها این کتاب به ضعیف‌ترین رمان هانیبال لکتر تبدیل شد بلکه نسخه سینمایی هم که دو سال بعد از آن (۲۰۰۱) از روی این داستان ساخته و عرضه شد، شکست هنری بدی خورد و فروش‌اش هم اگر چه اندک نبود اما این توفیق گیشه‌ای هم بیشتر از کنجکاوی مردم برای مطلع شدن از ادامه ماجراهای لکتر نشأت می‌گرفت و نه از کیفیت و سطح داستان جدید هریس و به‌همین سبب نیز فیلم و گیشه آن به آرامی فروکش کرد و از سکه افتاد. اتفاقات «هانیبال» هفت سال بعداز رویدادهای «سکوت بره‌ها» و زمانی شکل می‌گیرد که لکتر با تغییر هویت و نامش در شهر تاریخی و هنری فلورانس ایتالیا ساکن شده اما یک کارآگاه سمج ایتالیایی به‌نام پاتزی در تعقیب اوست.

چیزی که پاتزی را به این کار تشویق کرده، جایزه کلانی است که مردی به‌نام میسون ورگر برای به‌دام انداختن لکتر تعیین کرده و ورگر به این سبب خواستار نابودی لکتر است که این پزشک آدمخوار سال‌ها پیش به هنگام معاینه و درمان ظاهری ورگر به‌صورت و گلوی او لطماتی

توماس هریس

شدید وارد کرده و وی را به کلی از شکل و ریخت انداخته است.

■ شام، خوراک مغز!

در نهایت لکتر پاتزی را لت‌وپار و جنازه‌اش را از بالای عمارت مشهور و تاریخی پالاتزو وجیو آویزان می‌کند و این مسأله خشم ورگر را بیشتر می‌سازد و او که بدنش هم در زمان تهاجم لکتر بشدت مصدوم و هولناک شده، تصمیم‌می‌گیرد از راه‌های دیگر لکتر را اسیر و او را خوراک خرس‌های وحشی کند، البته عمر ورگر قد نمی‌دهد و تمهیدات او بی‌ثمر می‌ماند زیرا خواهرش که کمتر از وی دیوانه نیست، ورگر را به شکلی فجیع به قتل می‌رساند و یک دشمن دیگر لکتر نیز از این طریق از صحنه خارج می‌شود، اما جنجالی‌ترین و نازل‌ترین قسمت داستان هانیبال و فیلمی که ریدلی اسکات معروف از روی آن ساخت، سکانس پایانی است که لکتر پس از نجات خودش و کلاریس استرلینگ از مسیر نقشه‌های وحشتناک ورگر، دست به شکار پل کرندلر رقیب بزرگ استرلینگ در سیستم قضایی و امنیتی شهر محل کار استرلینگ می‌زند و با درآوردن مغز او از کاسه سرش و پختن آن، به‌عنوان شام خودش و استرلینگ از آن استفاده می‌کند! این پایان داستان‌سازی

روی جلد رُمان‌های پرفروش توماس هریس، از راست به چپ؛ هانیبال، سکوت بره‌ها و اژدهای سرخ

شدید وارد کرده و وی را به کلی از شکل و ریخت انداخته است.

■ شام، خوراک مغز!

در نهایت لکتر پاتزی را لت‌وپار و جنازه‌اش را از بالای عمارت مشهور و تاریخی پالاتزو وجیو آویزان می‌کند و این مسأله خشم ورگر را بیشتر می‌سازد و او که بدنش هم در زمان تهاجم لکتر بشدت مصدوم و هولناک شده، تصمیم‌می‌گیرد از راه‌های دیگر لکتر را اسیر و او را خوراک خرس‌های وحشی کند، البته عمر ورگر قد نمی‌دهد و تمهیدات او بی‌ثمر می‌ماند زیرا خواهرش که کمتر از وی دیوانه نیست، ورگر را به شکلی فجیع به قتل می‌رساند و یک دشمن دیگر لکتر نیز از این طریق از صحنه خارج می‌شود، اما جنجالی‌ترین و نازل‌ترین قسمت داستان هانیبال و فیلمی که ریدلی اسکات معروف از روی آن ساخت، سکانس پایانی است که لکتر پس از نجات خودش و کلاریس استرلینگ از مسیر نقشه‌های وحشتناک ورگر، دست به شکار پل کرندلر رقیب بزرگ استرلینگ در سیستم قضایی و امنیتی شهر محل کار استرلینگ می‌زند و با درآوردن مغز او از کاسه سرش و پختن آن، به‌عنوان شام خودش و استرلینگ از آن استفاده می‌کند! این پایان داستان‌سازی واکنش‌های زیاد و توأم با افسوس و اعتراض و تمسخر از سوی خوانندگان کتاب و بینندگان فیلم شد و اسکات که در نسخه سینمایی‌اش از آنتونی هاپکینز برای تکرار نقش معروفش در «سکوت بره‌ها» سود جسته (اما جولی‌ین مور را جانشین جودی فاستر کرده) بود، از این مسأله ناراحت شد و خشم و نارضایتی هاپکینز طبعاً از او هم بیشتر بود. به‌همین سبب است که می‌توان عجیب هریس نیست زیرا لکتر ساعتی بعد با احضار روح پدر استرلینگ این دو را قادر به یک دیدار و گفت‌وگوی نهایی با یکدیگر می‌کند و در نهایت این پزشک مرگ‌آفرین در کنار مأمور به بیراهه کشیده شده اف.بی.آی به آرژانتین فرار می‌کنند و آنجا به یک زندگی مسالمت‌آمیز در کنار یکدیگر مشغول می‌شوند. به این ترتیب کلاریس که در دوران جوانی‌اش و کارآموزی در قوای پلیس به‌رغم همکاری اجباری با لکتر برای به چنگ آوردن تبهکاران همواره از او هراس داشت و دشمن وی بود، می‌پذیرد که همین مرد می‌تواند محبوب او و شریک زندگی‌اش باشد.

■ ضررهای مشهوربودن

این مضمون خنده‌دار به‌عنوان پایانی نسبی برای داستان‌های لکتر موجب پذیرفت و حس کرد که هریس چه در مسیر خلق این داستان و چه پس از آن بارها در دهلیزهای فکری‌اش با احتمال و ایده کشتن کاراکتر لکتر کلنجار رفت و آن را هدف نهایی خود تلقی کرد ولی به‌هر دلیل از این کار به‌ظاهر مفید (بخصوص برای خود او) دوری جست. این را هم در نظر بگیریم که هریس ذاتاً یک آدم بشدت خلوت طلب و گریزان از توجه افراطی رسانه‌ها است و در یکی از معدود مصاحبه‌های خود که در سال ۲۰۱۹ با روزنامه نیویورک‌تایمز انجام داد، تصریح کرده شهرت و معروف بودن بیش از آن که یک امتیاز باشد، اسباب دردسر جدی است و غوغای منفی ایجاد شده پیرامون هانیبال و نسخه‌های کاغذی و تصویری آن وی را بیشتر مجاب کرد که این پدیده و مرد خیالی آدمخوار بیش از آن سرشناس شده که بتوان مهارش کرد و سربه نیست کردن او اصلح و ارجح است! هرچقدر که پدیده هانیبال لکتر به لطف توفیق‌های هنری و تجاری کتب و نسخه‌های سینمایی «سکوت بره‌ها» و «اژدهای سرخ» بیشتر و بیشتر شد و با انتشار نسخه‌های هانیبال به سوی نوعی ابتذال و تمسخر گرایش یافت، رنج‌های هریس درون‌گرا هم برای مهار این پدیده رو به فزونی رفت و او به این باور رسید که هرچه سریع‌تر از شر لکتر راحت شود و به سوی نوشتن قصه‌های جدید و کاراکترهای تازه برود، به نفعش خواهد بود.

■ برخلاف هولمز، مثل هولمز

با این حال مارک یانچوویچ دارای مدرک دکترای ادبیات و استاد دانشگاه ایست انگلیای انگلیس در ماه دوم از تابستان ۲۰۲۱ می‌گوید که اگر هریس قادر به انجام این کار نشد و لکتر هنوز زنده است، به سبب فشاری بود که ناشران و طرف‌های قرارداد وی و مؤسسه‌های نشر دهنده داستان‌های لکتر به او وارد کردند و تأکید داشتند که این پدیده باید برای سال‌های بعدی زنده بماند تا هر زمان تنور مجدداً داغ شد، نگارش و انتشار داستان‌های لکتر را پی گیرند و ثروت تازه‌ای را به جیب بزنند. در غیر این‌صورت هریس همان‌کاری را با لکتر انجام می‌داد که ارتور کانان دویل نویسنده مشهور سری داستان‌های پلیسی و کلاسیک شرلوک هولمز با این کارآگاه افسانه‌ای انجام داد و او را در یکی از واپسین رمان‌هایش به ورطه مرگ فرستاد و کارش را تمام و شر او را کم کرد، البته ناشران آن زمان و زمانه فعلی هم از این کار دویل خوش‌شان نیامد و ترجیح می‌دادند هولمز زنده بماند تا نویسندگانی از اعصار بعدی همچنان بر پایه کاراکتر نامیرای (!) او قصه‌سازی و پول‌اندوزی کنند.

■ منبع: Observer

مصاحبه‌ای با اوان پیترز، درباره کاراکتر کوییک سیلور و ماجراهای «مردان ایکس»

یک یاغی تازه بین مردان کمیک بوکی

در میان کاراکترهای متعدد «مردان ایکس» بی‌گمان وولورین با بازی هیو جکمن در این نقش محبوب‌ترین فرد بوده و وی را با دست‌هایی چنگک مانند، همیشه درصدد حاکم ساختن عدالت و برتری بخشیدن به نیکی‌ها در رقابت با پلیدی‌ها می‌بینیم و در کنار وی سایر کاراکترها نیز هر کدام جلوه‌ای دارند و یکی از آنها کاراکتر هاله بری است و اگر نام‌های بیشتری را در این ارتباط بخواهید، می‌توان اوان پیترز را هم نام برد که به کوییک سیلور تبدیل شده است. وقتی در سال ۱۹۹۹ قسمت اول «مردان ایکس» اکران شد، به‌رغم پیشینه عالی سایر داستان‌های کمیک استریپی در گیشه‌ها کمتر کسی تصور می‌کرد که فیلم‌های «مردان ایکس» و نسخه‌های تبعی به تعداد ۱۲ برسد که هشتمی همانی است که نام جنبی «رستاخیز» برای آن اختیار شده و در سال ۲۰۱۶ به نمایش درآمد. بد نیست یادآوری کنیم که دو تا از ۱۲ فیلم موجود فقط متمرکز بر وولورین و قرار است حداقل یک فیلم مستقل دیگر نیز پیرامون این کاراکتر ساخته شود و به نمایش درآید و اینها همگی به معنای رونق این قصه‌ها و استمرار آن تا آینده‌ای دورتر است. شاید هم باید ماجرا را به این نکته ارتباط داد که مردم از آن دسته از فیلم‌های کمیک بوکی که چند کاراکتر و قهرمان خیالی را کنار یکدیگر دارند، استقبال بیشتری می‌کنند و «اونجرز» دیگر نمونه موجود در این زمینه است. پس از درخشش اوان پیترز در قالب کوییک سیلور در «مردان ایکس: روزهای سپری شده آینده» در سال ۲۰۱۴ نوبت به حضور قدری وسیع‌تر همین کاراکتر در قسمت بعدی سری فیلم‌های کمیک استریپی «مردان ایکس» رسید که نام جنبی و کامل کننده آن همان‌طور که قبلاً گفتیم: «رستاخیز» است و در سال ۲۰۱۶ اکران شد و مثل ۱۱ فیلم قبلی مرتبط با کاراکترهای متعدد «مردان ایکس» فروش زیادی برای آن شکل گرفت. در این فیلم ارتباط کاراکتر کوییک سیلور با پدرش مگنتو (با بازی مایکل فاسبندر) و سایر مراودات و کارهای او با حجم بیشتری در قیاس با گذشته به تصویر کشیده شد و حالا که گفته می‌شود طرح ساخت فیلم مستقل تازه‌ای درباره کوییک سیلور در دست اقدام است، جا دارد که در دل تابستان ۲۰۲۱ پای حرف‌های اوان پیترز نشست و از کاراکتر کوییک سیلور و از «رستاخیز» و فیلم بعدی در دست تولید بیشتر پرسید. این در حالی است که طی ۲۲ سال ساخت و اکران فیلم‌های مردان ایکس رشد و پیشرفت این فرانچیز، به‌نظر چند صد ساله می‌آید.

■ ظاهراً در نسخه تازه، محل زندگی و اسکان کوییک سیلور نیز به نمایش گذاشته می‌شود.

همین‌طور است اما مهم‌تر از آن کارها و رفتار وی در طول فیلم است که پخته‌تر و آرام‌تر شده است. یک ویژگی مهم «مردان ایکس: رستاخیز» هم ارائه تصویری کامل‌تر و کم نقص‌تر از کوییک سیلور بود.

■ از مراودات کوییک سیلور با مگنتو بیشتر بگویید؟

به‌هرحال قرار است به‌عنوان یک پسر و پدر الهام گرفتن من از او مستمر باشد. البته ۱۰ سالی بین آنها فاصله و دوری افتاده بود و مگنتو می‌کوشید که کوییک سیلور را بیابد. این دوری طولانی مدت عوارضی داشته است ولی در نهایت مشکل حل و کارها هماهنگ‌تر می‌شود.

■ در نسخه چندی پیش فیلم «انتقامجویان» با نام «عصر اولترون» هم که مجموعه‌ای از قهرمانان کمیک استریپی را دربردارد، کاراکتر کوییک سیلور با بازی آرون تیلور جانسون ارائه شده است.

اوان پیترز در قالب کوییک سیلور

همین‌طور است و آنچه باعث حیرت شد، این بود که وی را براساس داستان‌شان کشتند. اسکارلت جادوگر هم در آنجا بود و کارهای خودش را می‌کرد ولی فکر می‌کنم هماهنگی‌ها در این خصوص باید بیشتر باشد.

■ در «روزهای سپری شده آینده» المان‌های تقریباً کمدی هم در بازی شما رؤیت می‌شد. آیا این روال در فیلم بعدی «مردان ایکس» نیز برقرار است؟

رگه‌های طنز در این فیلم کمتر و کارها بیشتر جدی و دراماتیک است. یک خط داستانی ظریف در ادامه داستان‌های مردان ایکس در اینجا نیز جاری است و با اینکه کوییک سیلور ذاتاً یک آدم فانتزی است اما باید با متن قصه و جریان رویدادها همخوانی داشته باشد.

■ آیا این دست شما را بیشتر باز نمی‌گذارد؟

همین‌طور است، به کمیک بوک‌ها هم که رجوع می‌کنید، می‌بینید که چقدر راه‌ها و امکانات متعدد برای کوییک سیلور وجود دارد و این گزینه‌ها در این دو فیلم سینمایی بیشتر هم شده است. موضوع وقتی جالب‌تر می‌شود که چند سال دیگر هم بگذرد و این کاراکتر مسن‌تر شود، البته در آن زمان چهره من نیز برای ایفای این نقش پخته‌تر و مسن‌تر خواهد شد.

■ برایان سینگر (کارگردان ۵ قسمت از ۱۲ قسمت مردان ایکس) گفته است این فیلم جدید به مسأله شکل‌گیری این مردان و اتحادشان هم می‌پردازد. از این منظر به کوییک سیلور چقدر بها داده می‌شود؟

در این فیلم می‌بینیم که کوییک سیلور چطور در جمع جا افتاده و با شیاطین می‌جنگد. ما هنوز نمی‌دانیم که سینگر یا استودیوی سازنده فیلم در آینده با این کاراکتر چه می‌کنند و او را رنگه می‌دارند یا برای مدتی سهمش را کم می‌کنند.

■ موضع‌گیری‌های کوییک سیلور طی ۱۵ سال اخیر و براساس سلسله داستان‌های آن چقدر عوض شده است؟

او هنوز در خدمت نیروهای مثبت و نیک کردار است و به‌سمت تیرگی نرفته است. او حتی می‌کوشد کاراکتر اریک را که بدکردار شده، از درون تباهی‌ها بیرون بکشد. اریک سرشار از خشم و کج‌رفتاری است و در برخورد کوییک سیلور با او اتفاقاتی می‌افتد که در فیلم می‌بینیم.

■ می‌گویند برایان سینگر و همکارانش چندبار در صبح روز فیلمبرداری بعضی خط و خطوط سکانس‌ها را عوض کرده و برطبق قریحه خود ماجراهایی را به فیلم افزوده‌اند.

آنها حق دارند. یک پروسه کلی را می‌بینند و همسو با آن پیش می‌روند و در همان حال در ذهن‌شان در حال ادیت صحنه‌های گرفته شده هم هستند و بهتر از من و شما می‌دانند که چه چیزهایی باید اضافه یا کم شود. همین برخوردهای ضربتی راز توفیق دیرپای آثار کمیک بوکی ظرف ۴۵ سال اخیر است.

■ قسمتی از فیلم جدید «مردان ایکس» همراه با رجعت به دهه ۱۹۸۰ است، در این باره چه نظری دارید؟

من از هواداران پروپاقرص این دهه و مشخصه‌های آن هستم و محصولات هنری آن زمان را تهیه و تماشا می‌کردم. در این میان موسیقی آن ایام را هم بسیار دوست دارم و شادی ترانه‌های آن زمان یک چیز جالب و منحصر به‌فرد است. به‌نظر من ترسیم آن دهه در فیلم تازه مردان ایکس به‌بهترین شکل صورت گرفته است.

■ شما تا قبل از ایفای نقش کوییک سیلور شهرت چندانی نداشتید اما حالا هر روز کلی نامه برایتان می‌رسد و همه می‌خواهند از کوییک سیلور بیشتر بدانند. با این شهرت وسیع تازه حاصل شده چطور کنار می‌آیید؟

طبعاً تجربه شیرینی است و باید اعتراف کنم تعریف‌ها و تمجیدها از من به‌خاطر این نقش بیش از حد است. من تمامی فیلم‌های قبلی مردان ایکس را دیده بودم و در نتیجه از پیوستن به این جمع بسیار خوشحالم. موضوع این فیلم و کارهای کوییک سیلور به این معنا و اشاره است که شاید بخش عمده‌ای از قدرت من فقط یک ادعا و توهم باشد. کوییک سیلور هنوز یک یاغی و فرد بیرون مانده از جمع به حساب می‌آید ولی همین نیز بر قابلیت‌ها و محسنات وی می‌افزاید. فکر نمی‌کنم کوییک سیلور به این زودی‌ها از جمع مردان ایکس حذف شود، هرچند سر درآوردن از افکار سازندگان فیلم در این زمینه کار بسیار سختی است.

■ منبع: Collider.Com

میراث تهران در دست خبرنگاران

احمد مسجدجامعی
عضو شورای پنجم شهر تهران

در آخرین جلسه شورای شهر پیشین، چاپ جدید کتاب «در راه کشف تهران» را به همکارانم اهدا کردم و از آنها خواستم تا نقدها و پیشنهادهای خود را ارائه کنند.

کاری که از دیگر خوانندگان هم توقع دارم. آنجا گفتم که تهرانگردی در آغاز یک اتفاق بود ولی به همت خبرنگاران و اصحاب رسانه و عکاسان خبری به جریانی در راه کشف تهران تبدیل شد. جالب آن که این عنوان «کشف تهران» را هم آنها انتخاب کردند و در هر تهرانگردی از کشفیات خود سخن می‌گفتند. این حرکت موجب شد بسیاری از آنچه در تهران بود و کمتر کسی از آن اطلاع داشت، از سایه درآید. روی جلد کتاب، عکسی است که این روزها به عنوان تنها پل آجری تهران شناخته می‌شود ولی در آن موقع کسی آن را نمی‌شناخت. این پل نزدیک به یک قرن پیش به دست یکی از خیرین به نام حاج محمدعلی کنی در آنجا ساخته شد و ساکنان دو سوی رودخانه را به هم وصل می‌کرد. خبرنگاران و عکاسان گزارش آن را دادند. آنقدر پی آن را گرفتند تا به ثبت میراث فرهنگی رسید. وقتی سیل به این پل آسیب زد، خبرنگاران گفتند که یک سرمایه شهری در آستانه نابودی است و شهرداری و میراث ناچار به میدان آمدند تا تخریب پل به گردن دوره آنها نیفتد.

در همین تهرانگردی، از باغ‌های مستمر و به هم پیوسته کن هم دیدار کردیم. کن، میراث‌دار چنارستان تهران است. زمانی که دانشنامه تهران در مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی پایه‌گذاری شد، این کار سه بخش تهران، شمیران و ری داشت.

همانجا این پرسش پیش آمد که آیا کن می‌تواند بخش چهارم دانشنامه باشد و گفته شد چون کن مرکز اداری شمیران بوده، آن را جدا نکنیم. به هر حال در یکی از باغ‌های موقوفه حاج محمدعلی کنی، «باغ یکه» درخت تناوری چشم را خیره می‌کرد؛ شاید کهن‌ترین چنار چنارستان‌های باقی مانده تهران بود.

هنرمندان، عکاسان و خبرنگاران در پی آن برآمدند تا شکوه این درخت را به تصویر کشند و بالاخره تصمیم بر این شد که هشت نفر دست به دست هم دهند و دور تنه درخت حلقه زنند تا عظمت آن را نشان دهند. این حلقه با پیگیری همان اصحاب رسانه معنای مفهومی جدیدی یافت و به منزله زنجیره حفاظت باغات به هم پیوسته کن تلقی شد. در اینجا بود که کلید نگهداری از این باغات زده شد و بعدها کمیسیون حامی سلامت و محیط زیست و «شهرسازی» شورای اسلامی شهر و بالاخره شورای عالی شهرسازی وزارت مسکن و شهرسازی این کار را پیگیری و به نام خود ثبت کردند ولی نشانی از رد پای خبرنگاران دیده نشد. در تهرانگردی‌ها معمولاً شهردار هر منطقه به جمع ما می‌پیوست اما شهردار آن زمان منطقه آقای پشمچی‌زاده که ساعت ۷ صبح بی‌آنکه من بدانم، در منزل حاضر بود و چون بیرون آمدم، از همانجا همراه من شد. در کن راسته‌ای که بعدها خیابان شده، دیدیم و چنارهایی که سر به فلک کشیده و مشابه آن در خیابان ولیعصر تهران هم وجود ندارد. می‌دانیم که قلمه‌های چنارهای خیابان ولیعصر هم از مخازن باغات کن است که به گفته سیدحسین، فرزند سیدعقیل، پیرمرد کهنسال و گلفروش قدیمی خیابان امیریه (ولیعصر) از قلمستان‌های ارباب کندی خریداری و با چارپایان به تهران آورده می‌شد. سیدحسین اصرار دارد که فامیل او کندی است نه کنی، به قرینه سولقان بالای کنده احتمال دارد همان کندی درست باشد که کن کوتاه شده آن است.

به هر روی در آن خیابان کن مغازه‌ای دیدم که فضای زیست چنارها را تنگ کرده بود به آقای شهردار گفتم می‌شود یک بار هم که شده به جای آن که درخت را فدا کنیم، مغازه را برداریم؟ ایشان بسیار پسندید و البته نمی‌دانم کار به کجا کشید. اگر این سخن را در جمع خبرنگاران گفته بودم، قطعاً آن هم همچون موارد پیشین به نتیجه می‌رسید.

روز خبرنگار مبارک